

شرح جامع  
مشنوی معنوی

دفتر چهارم

تألیف  
کریم زمانی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۸

## فهرست اجمالی حکایات و قصص

### دفتر چهارم

- ۱۳ مقدمه مؤلف
- ۱۵ مقدمه دفتر چهارم مثنوی معنوی
- ۱۹ دیباچه
- تمامی حکایت آن عاشق که از عَسَس گریخت در باغی مجهول، خودِ معشوق را در باغ یافت و عسس را از شادی، دعای خیر می‌کرد و می‌گفت که: عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ
- ۳۳ حکایت آن واعظ که هر آغاز تذکیر، دعای ظالمان و سخت‌دلان و بی‌اعتقادان کردی
- ۴۵ سؤال کردن از عیسی علیه‌السلام که: در وجود از همه صعب‌ها صعب‌تر چیست؟
- ۵۳ قصه آن صوفی که زنی خود را با بیگانه‌ای بگرفت
- ۶۵ قصه آن دَبَاغ که در بازار عَطَّاران از بویِ عِطْر و مُشْک، بیهوش و رنجور شد
- ۹۳ گفتن آن جهود علی را کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ که...
- ۱۱۹ قصه مسجدِ أَقْصَى و خَرْوَب و عزم کردنِ داود علیه‌السلام پیش از سلیمان علیه‌السلام، بر بنای آن مسجد
- ۱۲۹ قصه آغاز خلافتِ عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و خطبه‌ی وی در بیان آنکه: ناصحِ فَعَّالٍ به فعل، به از ناصحِ قَوَّالٍ به قول
- ۱۶۱

- ۱۸۶ قصّه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا سوی سلیمان علیه‌السلام
- ۱۹۷ کرامات و نور شیخ عبدالله مغربی قَدَسَ اللّهُ بَیْرَهُ
- ۲۰۷ قصّه عطّاری که سنگ ترازوی او گِلِ سَرشوی بود، و دزدیدن مشتری گِلِ خوار از آن گِلِ هنگام سنجیدن شکر، دزدیده و پنهان
- ۲۲۱ دیدن درویش، جماعت مشایخ را در خواب، و...
- ۲۳۳ سبب هجرت ابراهیم اَدهم قَدَسَ اللّهُ بَیْرَهُ و ترکِ مُلکِ خراسان
- ۲۴۳ حکایت آن مرد تشنه که از سر جوژ بُن، جوز می‌ریخت در جوی آب که در گو بود، و...
- ۲۸۹ قصّه یاری خواستن حلیمه از بُتان، چون...
- ۳۴۹ قصّه شاعر و صیله دادن شاه و مضاعف کردن آن وزیر بوالحسن نام
- ۳۷۵ نشستن دیو بر مقام سلیمان علیه‌السلام، و...
- ۳۸۳ آموختن پیشه گورکنی، قایل از زاغ، پیش از آنکه در عالم، علم گورکنی و گور بُود
- ۴۰۱ قصّه صوفی که در میان گلستان، سر بر زانو، مراقب بود، یارانش گفتند، سر بر آور، تفرّج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمة اللّهِ تَعَالیٰ
- ۴۳۷ در بیان آنکه ترک الجواب جواب، مُقَرَّر این سخن که جوابُ الْأَحْمَقِ سکوت، شرح این هر دو در این قصه است که گفته می‌آید
- چالیش عقل با نفس همچون تنازع مجنون با ناقه، میل مجنون سوی حُرّه، میل ناقه واپس سوی کُرّه، چنانکه گفت مجنون:
- ۴۵۱ هَوٰی نَاقَتی خَلْفی و قَدَامی اَلْهَوٰی وَاِنِّی وَاِیْهَا لَمُخْتَلِفَانِ
- ۵۰۹ حکایت آن مدّاح که از جهت ناموس شکر ممدوح می‌کرد، و...
- ۵۲۷ مزده دادن ابویزید از زادن ابوالحسن خرقانی قَدَسَ اللّهُ رُوحَهُمَا پیش از سالها و...
- ۵۵۳ کز وزیدن باد بر سلیمان علیه‌السلام به سبب زَلَّتْ او
- ۵۶۸ قصّه آنکه کسی به کسی مشورت می‌کرد. گفتش: مشورت با دیگری کن که من عدوی توأم امیرکردن رسول علیه‌السلام، جوانِ هُدَیّلی را بر سرِ یه‌ای که در آن پیران و جنگ آزمودگان بودند
- ۵۷۵
- ۶۰۹ قصّه سبحانی ما اَعْظَمَ شَأْنی گفتن ابویزید قَدَسَ اللّهُ بَیْرَهُ و...
- ۶۳۷ قصّه آن آبگیر و صیّادان و آن سه ماهی
- شخصی به وقت استنجا می‌گفت اَللّهُمَّ اِرْخِنی رَايْحَةَ الْجَنَّةِ به جای آنکه اَللّهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوَابِیْنِ وَ اجْعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهَّرِیْنَ که ورد استنجاست و ورد استنجا را به وقت استنشاق می‌گفت، عزیزی بشنید و این را طاقت نداشت
- ۶۴۴

- ۶۵۱ قصه آن مرغ گرفته که وصیت کرد که بر گذشته پشیمانی مخور
- گفتن موسی علیه السلام فرعون را که از من یک پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بستان ۷۱۳
- مشورت کردن فرعون با ایسیه در ایمان آوردن به موسی علیه السلام ۷۳۶
- قصه باز پادشاه و کمپیرزن ۷۴۵
- قصه آن زن که طفل او بر سر ناودان غیزید و... ۷۵۵
- منازعت امیران عرب با مصطفی علیه السلام که مُلک را مُقاسَمَت کن با ما، تا نزاعی نباشد و جواب فرمودن مصطفی علیه السلام که من مأمورم در این امارت، و بحث ایشان از طرفین ۷۸۳
- جواب دهری که منکر الوهیت است و عالم را قدیم می گوید ۷۹۶
- وحی کردن حق به موسی علیه السلام که ای موسی من که خالقم تعالی تو را دوست می دارم ۸۲۲
- خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شفیع آن مغضوب علیه را، و از پادشاه درخواستن و پادشاه شفاعت او قبول کردن و رنجیدن ندیم از شفیع که چرا شفاعت کردی؟ ۸۲۵
- گفتن خلیل مر جبرئیل را علیهما السلام، چون پرسیدش که اَلْكَ حَاجَةٌ؟ خلیل جوابش داد که اَمَّا اِلَيْكَ فَلَا ۸۳۷
- مطالبه کردن موسی علیه السلام، حضرت را که خَلَفْتَ خَلْقًا وَاَهْلَكَتَهُمْ؟ و جواب آمدن حکایت آن پادشاه زاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود، یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ و اُمِّهِ و اَبِيهِ نَقْدٍ وَقْتِ او شد، پادشاهی این خاک توده کودک طبعان، که قلعه گیری نام کنند: آن کودک که چیره آید بر سر خاک توده برآید و لاف زند که قلعه مَرَّاسْت. کودکان دیگر بر وی رشک بَرَنَد که اَلْتُرَابُ رَبِيعِ الصَّبِيَّان. آن پادشاه زاده چو از قید رنگ ها برست گفت: من این خاک های رنگین را همان خَاكِ دُون می گویم. زر و اطلس و اکسون نمی گویم. من از این اکسون رَسْتَم به یکسُون رفتم، و اَتَيْنَاهُ اَلْحُكْمَ صَبِيًّا. ارشاد حق را مُرور سال ها حاجت نیست. در قدرت کُنْ فَيَكُونُ هیچ کس سخنِ قابِلِیت نگوید ۸۷۱
- حکایت آن زاهد که در سال قحط، شاد و خندان بود... ۹۱۳
- قصه فرزندان عَزْرِيْر علیه السلام، که از پدر احوال پدر می پرسیدند. می گفت: آری دیدمش، می آید. بعضی شناختندش، بیهوش شدند. بعضی شناختند، می گفتند: خود مژده دار، این بیهوش شدن چیست؟ ۹۲۳
- قصه شکایت آستر به اُشتر که... ۹۵۵
- لا به کردن قبطنی، سبطی را که یک سبو به تَبِيتِ خویش از نیل بُرکن، و بر لبِ من نه، تا

- بخورم به حقّ دوستی و برادری که سبو که شما سبیطیان بهر خود پُر می‌کنید از نیل، آبِ  
 صاف است و سبو که ما قبطیان پُر می‌کنیم خونِ صاف است ۹۶۷
- حکایت آن زنِ پلیذکار که شوهر را گفت که آن خیالات از سرِ امروز بُن می‌نماید تو را که... ۹۹۱
- باقی قصّه موسی علیه‌السلام ۹۹۸
- موری بر کاغذی می‌رفت، نبشتنِ قلم دید، قلم را ستودن گرفت. موری دیگر که... ۱۰۳۹
- نمودنِ جبرئیل علیه‌السلام، خود را به مصطفی صلی‌الله علیه و سلم، به صورتِ خویش  
 و از هفتصد پَر او چون یک پَر ظاهر شد، افق را بگرفت و آفتاب، محبوب شد  
 با همه شعاعش ۱۰۴۹
- فهرست اصطلاحات و کلید واژه‌ها ۱۰۸۱
- فهرست منابع و مآخذ ۱۰۸۵

## دیباچه

- (۱) ای ضیاء الحق، حُسام الدّین تویی که گذشت از مه به نورت مثنوی  
ای ضیاء الحق، حُسام الدّین چَلَبی، این تو هستی که به سبب انوار وجودت، مقام و مرتبه  
این کتاب شریف مثنوی حتّی از ماه نیز برتر و درخشان تر شده است. [زیرا نور ماه، جنبه محسوس  
و مادّی دارد، ولی نور مثنوی شریف جنبه معنوی و الهی دارد. دیگر آنکه به قول یوسف بن احمد  
مولوی، ماه بر اجسام می تابد و مثنوی بر ارواح<sup>۱</sup>. مولانا در این بیت و ابیات بعدی نقش  
حُسام الدین چَلَبی را در خلق و ظهور مثنوی مورد تأکید قرار می دهد. و این مطلب بارها در مثنوی  
مورد تصریح قرار گرفته است<sup>۲</sup>.]

- (۲) هَمّتِ عالی تو، ای مُرتَجَا<sup>۳</sup> می کَشَد این را، خدا داند کجا  
ای مایه امیدِ خلاق، خدا می داند که هَمّتِ عالی تو، این مثنوی شریف را تا چه مرتبت  
والایی خواهد رسانید. [هَمّت در لغت به معنی قصد و اراده است. بنابر این هَمّت، قصد و

۱- ر.ک. المنهج القوی، دفتر چهارم، ص ۸.

۲- رجوع شود به شرح بیت (۳) و (۴) دفتر دوّم، رجوع شود به مقدمه مؤلف در صفحه (۳۶ - ۳۵) دفتر اوّل،  
و بیت (۱۱۴۹) دفتر اوّل که فصل پر معنا و بس فخیم را با نام او به پایان می رساند. و نیز بیت (۸ - ۱)  
دفتر دوّم.

۳- مُرتَجَا: کسی که بدو امید رود.

آهنگِ کاری کردن است چه آن کار خوب باشد و چه بد، اما غالباً در عرف به قصد و آهنگ در امور عالی اطلاق می‌شود. صاحب کتاب الانسان الکامل گوید که همت، عزیزترین چیزی است که خداوند در نهاد آدمی به ودیعت نهاده است.<sup>۱</sup> اما در اصطلاح صوفیه همت دارای سه مرتبت است: یکی همتِ اِفاقه، و دیگری همتِ اَنفه، و سوّم همتِ عالی. مرتبه نخست همتِ اِفاقه است که منظور از آن صیانتِ قلب از گرایش به امور پستِ دنیوی است که در واقع نوعی زهد محسوب می‌شود. مرتبه دوّم همتِ اَنفه است که منظور اینست که صاحب این همت به نتایج طاعات و ثواب اعمال دل نبندد. در واقع نه اسیر اَمَل است و نه مقید به ثواب عمل. مرتبه سوّم همتِ عالی است که صاحب آن جز حضرت حق به چیزی توجه ندارد و حتی به احوال و مقامات عرفانی نیز دلبسته نمی‌شود بلکه با تمام قوا و با همه وجود تنها به حق روی می‌کند.<sup>۲</sup> گاه در نزد صوفیه همت را بر توجه پیر به مرید اطلاق کنند برای کمال بخشیدن به او. همچنین اصطلاح «همت خواستن» نیز در میان صوفیه رایج است؛ مثلاً می‌گویند: «از پیر همت بخواه.» یعنی از روحانیت و قدرت روحی و معنوی پیر کمک بگیر. اما در اینجا مولانا می‌گوید ای حسام‌الدین، همت عالی تو یعنی مرتبه والای روحانی تو بود که سبب ظهور و فیضان مثنوی معنوی شد، چه، مستمع لایق گوینده را بر سر وجد و ذوق آورد و موجب ظهور معانی گرانقدر شود. در این باب به شرح بیت (۳۲۰۷ - ۳۲۰۴) دفتر سوّم رجوع شود. امدادالله مکی از شارحان مثنوی به مناسبت این بیت حکایتی نقل می‌کند که مضمون آن اینست: روزی یکی از درویش صاحب‌دل در مجلس یکی از خطبا حاضر می‌شود. خطیب سخن آغاز می‌کند و معانی جلیلی در بیان می‌آورد که اهل مجلس را بس به تحسین و اعجاب و می‌دارد. این امر سبب عجب و تفاخر گوینده می‌شود و در اثنای کلام بر مستمعان منت می‌نهد و می‌گوید: این منم که معانی بکر و بی‌نظیر بر زبان می‌رانم. آن صاحب‌دل از این خودبینی نرنذخاطر می‌گردد و پیش خود می‌گوید از کجا که این سخنان عالی از ضمیر تو نشأت یافته، شاید در این مجلس کسانی باشند که قابلیت روحی و علو معنوی آنان موجب فیضان معانی از تو شده باشد؟ از اینرو سر خود در گریبان فرو می‌کشد و با انگشتانش گوش خود را فرو می‌بندد بطوریکه دیگر چیزی نمی‌شنود و در این لحظه خطیب از ایراد آن معانی گرانقدر در مانده می‌شود.<sup>۳</sup> مولانا می‌گوید اگر

۱. ر.ک. کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۵۳۸ - ۱۵۳۷.

۲. ر.ک. شرح منازل السائرین، ص ۱۶۷ - ۱۶۶، و ترجمه اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۵۸ - ۱۵۷.

۳. ر.ک. مثنوی مولوی معنوی، ج ۵، ص ۶.